

یک روز عاشورا به روایت ناصرالدین شاه

یاد داشت هایی از فاطمه قاضیها

.....ساعت پنج و نیم به غروب مانده آمدیم تکیه، تعزیه امروز هم معلوم است، شهادت امام است. روضه خوانها سادات و غیر سادات، آقا سید ابو طالب اینها می آیند توی تکیه و شوری می اندازند. سیدها آمدند، شوری انداختند، گریه خوبی شد....

روز شنبه دهم محرم روز عاشور است [۱۳۰۴]:

روز قتل است و تکالیف مردم و همه معلوم است، دکانها را بسته اند و بی خود توی کوچه و بازار راه می روند. هوا هم بسیار ملایم و صاف و بی باد، هوای خوبی است.

صبح از خواب برخاسته رفتیم منزل امین اقدس، رخت پوشیدیم، شکوه السلطنه دعای عاشورا را آورد، خواندیم. ملیجک توی تکیه اش بود هیچ بیرون نمی آید، متصل با غلام بچه ها شمشیر می کشد و جنگ می کند، کنیزها باز دسته شده اند و بزرگ و کوچک نوحه می خوانند. انیس الدوله در تالار تنبی روضه دارد. آمدیم بیرون، میرزا محمد خان دو روز است پیدا نیست، معلوم نیست کجا رفته است.

رفتیم اطاق عاج، صنیع الدوله نبود، حکیم طولوزان بود، قدری با او صحبت شد، ناهار خوردیم، امین خلوت سر ناهار کتاب تاریخ می خواند. بعد از ناهار قدری توی اطاق گردش کردیم، زکام من به همان حالت باقی است.

دوباره رفتیم اندرون، ملیجک باز توی تکیه اش بود، عمل آنجا را تکمیل می کرد، تجیر می کشید، جا درست می کرد، مشغول ترتیب تکیه بود، کنیزها باز نوحه می خوانند، قدری توی اندرون گردش کرده آمدیم بیرون.

ساعت پنج و نیم به غروب مانده آمدیم تکیه، تعزیه امروز هم معلوم است، شهادت امام است. روضه خوانها سادات و غیر سادات، آقا سید ابو طالب اینها می آیند توی تکیه و شوری می اندازند. سیدها آمدند، شوری انداختند، گریه خوبی شد. آقاسید باقر پسر آقا سید حسن نعره ها می زد که روده اش پاره می شد، بعد آقا سید ابو طالب آمد، ولی صدای آقا بطوری گرفته بود که هیچ صدائی بیرون نمی آمد، با وجود این مردم را گریه انداخت. بعد از اینها ناظم منبر آمد روی تخت، با کمال خنکی قصیده ای که خودش ساخته بود، بنا کرد به خواندن، ولی چقدر خنک، طوری که همه یخ کردیم، هرچه هم به او می گفتند که نخوان، با دستش جلو مداح را می گرفت و می خواند. خلاصه خیلی مجلس را خنک کرد.

مشیرالدوله آمده بود تکیه، فرستادم آمد بالا، با او کار داشتم، خیلی لاغر شده می‌گفت نوبه سختی کرده‌ام، عجب‌تر این بود که می‌گفت تا کنون هیچ نوبه نکرده بودم و نمی‌دانستم نوبه چه است.

محمد حسین خان رئیس اصطبل توپخانه روضه دارد، نقل می‌کرد که امروز آقا سید محمد شیرازی وقتی که شور می‌انداخت، به مردم می‌گفت کلاه‌های خود را بردارید، بعد از منبر آمد پائین، مجتهدی را که پای منبر نشسته بود، عمامه او را از سرش برداشته بود و بنا کرده بود توی سر مجتهد زدن که تو صاحب عزائی، تو باید گریه کنی، اولاد روحانی تو هستی. برای مجتهد خفت شده است.

یک دور اندرون رفتیم گردش کردیم، امین اقدس امروز رفته است تکیه نایب السلطنه، امروز اینجا نبود.

اشخاصی که پیش مجدالدوله نشسته‌اند: جهاندار میرزا، کریم خان که، سرایدارباشی، سید اسماعیل خواجه، میرزا عباس خان پسر مهندس باشی.

دیشب ۴۱ منبر معرکه بوده است از زن و مرد، همه کس هم از بزرگ و کوچک رفته بودند، عاشورای بی جنگ و نزاعی گذشت.

امروز صبح انیس الدوله حلوا پخته بود، رفتم برهم زدم، قدری هم خوردم.

فاطمه قاضیها، دهه عاشورای ۱۳۰۴ قمری به روایت ناصرالدین شاه قاجار. «مجله بخارا» بهمن و اسفند ۱۳۹۳، شماره ۱۰۴ ص ۳۴۲-۳۸۲ پنجشنبه ۲۹ شهریور ۱۳۹۷ ساعت ۲:۱۹

نظرات